11/2/1391

بحث کلی: آیا اخبار علاجیه موارد جمع عرفی را شامل می شود یا نمی شود؟

مرحوم حاج شیخ فرموده بودند که چون که قرنیه منفصله ظهور کلام را از بین نمی برد و صدق اختلاف به ملاحظه ظهور است پس بنابراین علی القاعده باید گفت اخبار علاجیه موارد جمع عرفی را هم شامل می شود.

 دو مقدمه در کلام ایشان وجود داشت:

1. قرینۀ منفصل همچون مخصص و مقید منفصل ظهور کلام سابق را از بین نمی برد.
2. صدق اختلاف به ملاحظه ظهورات کلام است.

ما درمورد مقدمه دوم می گفتیم نه، صدق اختلاف به ملاحظۀ ظهورات نیست، که در واقع سه تا ملاک مطرح می کردیم و بررسی می کردیم که کدام یک از این ملاک ها صحیح است:

الف. یک ملاک از کلام حاج شیخ استفاده می شود که ظهورات منشا صدق اختلاف هستند ؛ اختلاف ظهورات منشا صدق اختلاف حدیث هستند.

ب. بیان مرحوم آقای اراکی که المستفاد عرفاً من الکلام ، منشا صدق اختلاف حدیث می شود اگر دو حدیث در المستفاد عرفاً من الکلامین ، مختلف باشد حدیثان مختلفان هستند.

 ج.ما مبنای سومی را ا نتخاب کردیم که اختلاف به خاطر اختلاف مفاد است که ظهور یا مستفاد عرفاً من الکلام این ها نسبت به این مفاد کاشفیت دارند. ولی در جایی که صلاحیت کاشفیت این ها از بین برود دیگر صدق اختلاف نمی کنند .این محصل عرض ما در مقدمه دوم کلام مرحوم شیخ.

اما در مورد مقدمه اول حاج شیخ که بحث بسیار مهم و اثر گذاری است، از جمله بحث جایی که اگر مخصص منفصل باشد آیا اجمال مخصص \_مثلاً دائر بین اقل و اکثر \_ به عام سرایت می کند یا نمی کند؟ ما آنجا این بحث را مفصل بحث کردیم که چکیدۀ عرائضی که سابقاً عرض کردیم با مقداری اضافات عرض می کنم.

برای این که روشن بشود که آیا قرینه منفصل در ظهور اثر گذار هست یا نیست؟ مقدماتی را باید طی کنیم:

1. آقایان می گویند ما سه نحو اراده داریم:
2. ارادۀ تصوری
3. ارادۀ تصدیقی اولی
4. ارادۀ تصدیقی ثانیه

ارادۀ تصوری که معمولاً آن را ناشی از وضع می دانند در واقع در بحث الفاظ بر طبق معنای حقیقیش باشد. هر لفظی وقتی اطلاق می شود و به کار گرفته می شود تصور معنای حقیقیش به ذهن مخاطب القاء می شود. و لو از متکلم بی شعور و لو از یک جماد صادر شده باشد.

قسم دوم جایی است که فرض کنید گفته می شود زید اسد است این جا ارادۀ تصوریه نسبت به رجل شجاع نیست اسد به معنای حیوان مفترس است ولی ارادۀ تصدیق اولی بر صدق رجل شجاع است.

یک مرحلۀ دیگر، اراده جدی است ؛که این هم سه مرحله است.

ارادۀ تصدیقی اولی را در کلمات گاهی اوقات به ارادۀ استعمالی یاد می کنند و گاهی اوقات ارادۀ تفهیمی، که در کلمات آقای خوئی هر دو وارد شده است. ما عرض می کردیم که ارادۀ استعمالی غیر از ارادۀ تفهیمی است و این ها را باید از هم تفکیک کرد و مراحل اراده چهار تا است.

ارادۀ استعمالی این است که متکلم لفظ را در چه معنایی استفاده می کند. استعمال قالب قرار دادن لفظ برای معنا است به تعبیر دیگر فنای لفظ در معنا یا تعبیرات دیگری که در مورد حقیقت استعمال شده است. که الان در مقام بیان آن نیستم. ولی ارادۀ تفهمیه غیر اراده استعمالی است: ممکن است لفظ را در یک معنا استعمال کنند ولی غرض یک چیز دیگری باشد.

برای روشن شدن فرق این دو تا اشاره به یک بحث اختلاف انگیز بین علماء مفید است، یک بحثی است که آیا درموارد استعمالات مجازی لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال می شود و مجاز از نوع مجاز اسناد است یا نه، لفظ در معنای مجازی خودش استعمال می شود، وقتی می گوئیم «زید اسدٌ» اسد در چه معنایی استعمال می شود آیا در معنای رجل شجاع استعمال می شود یا در معنای حیوان مفترس از قدیم این اختلاف مطرح بوده است شاید مشهور علماء به مجاز در کلمه باور داشتند. ولی بعضی از علماء از قدیم قائل بودند که این ها مجاز در اسناد است که زید اسد، اسد در حیوان مفترس استعمال می شود که ابو اسحاق شیرازی یا سکاکی در مفتاح العلوم که از ابو اسحاق یا ابو علی فارسی نقل کرده است و این که مشهور شده به سکاکی اشتباه است. سکاکی در مفتاح العلوم نقل کرده است و ردّ کرده است و عجیب این است که به سکاکی نسبت داده اند، سکاکی مجاز عقلی را منکر است. و انکر سکاکی المجاز العقلی که عبارت مختصر است. که این ها بحث های تتبعی است.

این بحث در اعصار اخیر هم توسط مرحوم مرحوم محمد رضا مسجد شاهی زنده شده است، ایشان با مرحوم عبد الله گلپایگانی همین که آدم ملاّیی بوده است در این زمینه بحث کرده بودند و آقای مسجد شاهی همان انکار مجاز در کلمۀ را داشته و آقای گلپایگانی قبول نداشته وبعد از کمی بحث، آشیخ عبد الله قانع می شود ویک رساله ای در تایید حاج شیخ محمد رضا می نویسد فصل القضاء فی الانتصار للرضا یک همچنین تعبیری ظاهراً دارد که در این جلد اخیر جرعه از دریا به تناسب این جریان نقل شده است. حالا این ها حواشی قضیه است.

من تصورم می کنم که این جا اصلاً این اختلاف یک اختلاف لفظی است. و حقیقت بحث این است که هر یک از این بزرگواران از دو گروه قسمتی از واقعیت را دیده اند و واقعیت مجموعه ای از نظرات این دو گروه است.

توضیح ذلک: ما یک چیزی به اسم استعمال داریم، و یک چیزی به نام ارادۀ تفهیمیۀ داریم، در این که در زید اسدٌ، اسد به معنای حیوان مفترس استعمال شده است تردیدی نباید کرد، ولی با این حال ما یک اراد ۀتفهمیمه داریم و آن این است که این استعمال مقدمه چیست؟ آیا در«زید اسد»، اسد را در حیوان مفترس به کار بردیم تا مخاطب به شیر بودن زید ایمان بیاورد و اعتقاد پیدا کند یا این نیست؟ ما این لفظ را در این معنا استعمال می کنیم تا مخاطب به رجل شجاع بودن زید اعتقاد پیدا کند. ارادۀ تفهمیه یعنی ارادۀ تفهیم یک اعتقاد در ذهن مخاطب، ایجاد یک اعتقاد مستقر در ذهن مخاطب، و صرف استعمال ملازم با این معنا نیست. درموارد مجاز، ارادۀ استعمالی بر طبق معنای حقیقی است ولی ارادۀ تفهیمیه بر طبق معنای مجازی است. و قدماء که گفته اند معنای لفظ، معنای مجازی است ارادۀ تفهیمی را در نظر گرفته اند. و دیگران که می گویند این لفظ در معنای حقیقی استعمال شده است ارادۀ استعمالی را در نظر گرفته اند . در واقع ارادۀ استعمالی را اگر در نظر بگیریم حق با ابو علی فارسی و ابو اسحاق شیرازی و محمد رضا مسجد شاهی و این بزرگانی است که می گویند لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال می شود ولی اگر مراد آن چیزی که متکلم از وراء این استعمال در صدد تفهیم این به مخاطب است اگر این را بخواهیم دنبال کنیم حق با مشهور است که می گویند در معنای مجازی به کار رفته است.

حالا بحث این است که ارادۀ تصدیقیه اولی کدام یک از این هاست. بحثی که قبلاً نکردیم. به نظر می رسد که ارادۀ استعمالی بیشتر ارادۀ تصوری است یا بفرمائید ارادۀ تصدیقیه غیر مستقر است. یعنی متکلم که اسد را در معنای حیوان مفترس استعمال می کند نمی خواهد یک تصدیق مستقر در ذهن مخاطب ایجاد کند، اگر تصدیقی هم در ذهن مخاطب ایجاد می شود یک تصدیق و قضیه بدوی است که با اندک تامل و توجه به قرینه ای که در کلام اقامه می شود از او منصرف می شود. یعنی در واقع مخاطب با شنیدن زید اسد، به حیوان مفترس بودن زید اعتقاد مستقر پیدا نمی کند. اعتقاد بدواً ایجاد می شود. که زید هم از مصادیق اسد است ولی بعد با توجه، از بین می رود. فرق ارادۀ استعمالی با ارادۀ تصوری این است که ارادۀ تصوری مربوط به مفردات است، اما آن چیزی که از مجموع استعمال جمله به کار برده می شود غیر از آن اراده است، و لفظ را در معنای خودش به کار می بریم و در مجموع ابتداً می خواهیم بگوئیم زید شیر است. یعنی ارادۀ استعمالی اراده ای است که بعد از شکل گرفتن کلام حاصل می شود. وقتی این زید و اسد و هئیت ترکیبه درست می شود یک معنایی در ذهن حاصل می گردد.

اما سنخ دیگری از ارادۀ جدی داریم، که الزاماً ارادۀ تفهیمی نیست یعنی گاهی اوقات من از لفظ، معنایی به ذهن مخاطب افهام می کنم ولی واقعا ًغرضم این نیست که او به این مطلب اعتقاد پیدا بکند بلکه به جهت ترس، این مطلب را می گویم. فرض کنید کسی در حضور سلطان از او مدح می کند می گوید سلطان بسیار آدم خوبی است. نمی خواهد واقعاً خوب بودن سلطان را بیان کند؛ در موارد تقیه به خصوص اگر بخواهد تفهیم کند که من دارم میگویم در مقام دروغ گویی هستم که دیگر تقیه نمی شود.

ارادۀ جدی یعنی آنچه که در لوح محفوظ و واقع است، حال چه به زبان بگوید و چه نگوید، یا حتی تقیهً مطلبی بر خلاف حکم واقع بیان کند. مثل حلیت نبیذ، که اگر چه در واقع حکمش حرمت است ولی تقیهً حکم به حلیّت نبیذ می کند که متعلق ارادۀ تفهیمیه است.

رابطۀ این اراده ها به چه نحو است؛ یعنی ما چگونه به ارادۀ جدی می رسیم به تعبیر دیگر ما چگونه به ارادۀ جدی می رسیم؟

آقایان معمولا ً می گویند: کلام یک ظهور در ارادۀ استعمالی دارد، این ظهور در ارادۀ استعمالی کاشف از مراد استعمالی است و این ظهور حجت است مراد استعمالی که کشف شد یک اصاله التطابق بین ارادۀ استعمالی و مراد جدی را ضمیمه اش می کنیم و مراد جدی را نتیجه می گیریم. اصل این است که آن چیزی که مراد استعمالی متکلم است این مطابق مراد جدی متکلم است. این نکتۀ اول؛ حالا توضیح بدهم که این اصاله التطابقی که می گویند نه یک اصل تعبدی و اصل عملی است ،اصل هم که تعبیر می کنند اصل به مناط کاشفیت است چون غالبا ًمراد جدی بر طبق مراد استعمالی است چون در غالب موارد آن چیزی که مراد استعمالی متکلم است همان هم مراد ارادۀ جدی متکلم است؛ همین غلبه سبب می شود که اصل این باشد که جایی که مراد استعمالی روشن شد مراد جدی را هم برطبق همان بگیریم. این مشی ای است که معمول آقایان طی می کنند.

ما این جا در چند مرحله اش بحث داریم:

1. به نظر می رسد آن چیزی که مهم است مراد استعمالی نیست مراد تفهیمی است؛ ظهور کلام در مراد تفهیمی است که حجت است و کاشف از مراد تفهیمی است، در مراد استعمالی غالبا انسان قطع به آن دارد، با توجه به این توضیحی که دادیم که در موارد مجاز هم مراد استعمالی بر طبق معنای حقیقی است نسبت به مراد استعمالی نکتۀ خاصی نیست. معمولا ًانسان می داند مراد استعمالی چیست. آن چیزی که تردید است این است که متکلم با این کلام چه چیزی را می خواهد افهام کند مراد تفهیمی است که مشکوک است ظهورکلام در مراد تفهیمی کاشف از مراد تفهیمی است. و نسبت به مراد استعمالی غالبا ًقطعی است و به مرحلۀ ظهور نمی رسد. اگر چه غالباً مراد استعمالی و مراد تفهیمی یکی هستند ولی مجرای این اصل ها و لو احتمالاً محل تفکیک است. درست است که غالب موارد مراد استعمالی مطابق مراد تفهیمی است، این غلبۀ منشا ظهور کلام در این می شود یعنی معمولاً ظهور کلام در این است که مراد استعمالی همان مراد تفهیمی است بنابراین مراد استعمالی دخالت دارد در مراد تفهیمی ولی به این نحو که مراد استعمالی ظهور ساز است، ظهور کلام در مراد تفهیمی معمولاً بر طبق مراد استعمالی شکل می گیرد اگر قرینه ای نباشد یا ما یحتمل القرینه نباشد، ما می گوئیم متکلم همان معنایی که استعمال کرده است همان را می خواهد تفهیم کند ظاهر کلام این است که همان چیزی را که استعمال کرده است همان چیز را می خواهد تفهیم کند. بله اگر قرینه ای وجود داشته باشد یا ما یحتمل القرینه باشد دیگر ظهور تفهیمی کلام بر طبق مراد استعمالی شکل نمی گیرد بر طبق آن چیزی که قرینه اقتضاء می کند یا این که در جایی که محتمل القرینه باشد مجمل می شود.

(در موارد مشترک لفظی، مستعمل فیه معمولاً مشکوک است؛ یک شک در مستعل فیه، گاهی اوقات وجود دارد ولی اصاله الحقیقه آن را حلّ نمی کند، در بعضی جاها مستعمل فیه هم داریم ولی در جایی است که مشترک لفظی است. که در این صورت اصاله الحقیقه نمی تواند مشکلی را حل کند.

بحث این است که مراد استعمالیِ ظهور تفهیمی، که درایجاد ظهور تفهیمی کلام دخالت دارد، شبیه همین رابطۀ تفهیمی و مراد جدّی است. عرض ما این است که اولا آن چیزی که این وسط مطرح است مراد استعمالی نیست و مراد تفهیمی است. ثانیاً حالا اگر مراد تفهیمی را هم ملاک قرار بدهیم آیا می توانیم اصاله التطابق بین مراد تفهیمی و مراد جدی را مطرح بکنیم، به نظر می رسد یک چنین اصلی نداریم. بلکه آن چیزی که این جا وجود دارد، ظهور کلام در مراد جدی هست که ما را به مراد جدی می رساند، ببینید وقتی ما و لو به جهت اصاله الظهور فهمیدیم که متکلم چه چیزی را می خواسته به ما تفهیم کند آن چیزی که به ما می خواسته تفهیم کند ظاهر حال متکلم است، این جا ظاهر مقال نیست، ظاهر حال متکلم این است که آن چیزی را که می خواست تفهیم کند همان چیز هم مراد جدیش بوده است و این مراد جدی منشا تفهیم این معنا به مخاطب شده است.

 بحث این است که درست است که مراد تفهیمی غالباً مطابق مراد جدّی است و مراد تفهیمی کاشفیت دارد ، اما یک انحاء از کاشفیت نسبت به مراد جدی دارد. ولی کاشفیتش مستقیم نیست. مراد تفهیمی منشا می شود که کلام ظهور داشته باشد در این که مراد تفهیمی همان مراد جدّی است، ظهور حال متکلم در این که مراد تفهیمی همان مراد جدی است؛ این است که موضوع است و این هم همیشگی نیست، اگر در جایی قرینه ای وجود داشته باشد بر این که این مراد تفهیمی مراد جدیش نیست آنجا دیگر مراد تفهیمیش ظهور در مراد جدی ندارد ، نمومه یکی از مواردی که چنین است در جایی است که متکلم معمولاً شوخی می کند، متکلم دعبش شوخی است ، یا آن جایی که قرینۀ خاصه ای وجود دارد که مقام، مقام شوخی است . گاهی اوقات قرینه ای است که دعب متکلم باعث می شود که آن «ظهور در مراد جدی بودن» در موردش نباشد، مثلاً در فضای سیاست، که کلمات سیاستمداران آن قدر قابل اعتناء نیست یا خصوصیت آن مجلس؛ مجلس، مجلسی است که دارند شوخی می کنند ، خود فضای شوخی که حاکم بر مجلس است باعث می شود که مراد تفهیمی مراد جدی نیست.

آنچیزی که عقلاء معتبر می داننداصاله الظهور است، نه این که هر جایی مراد استعمالی شد می گویند مراد تفهیمی است، نه، مراد استعمالی مقدمه است برای ظهور در مراد تفهیمی و ظهور در مراد تفهیمی حجت است. مراد تفهمیی هم مقدمه است در مراد جدی و مراد جدی هم حجت است. البته ممکن است شما یک ادعایی بکنید و حالا این ادعا درست است یا نادرست، در مقامش نیستم، که بگوئیم عقلاء دو اصل دارند یک مقام تطابق بین مراد استعمالی و ظهور در مراد تفهیمی؛ یعنی در مرحلۀ مراد تفهیمی دو اصل داریم و در مرحلۀ مراد جدی هم دو اصل داریم: در مرحلۀ مراد تفهیمی یک اصل این است که آن چیزی که مراد استعمالی است همان ظاهر کلام هم باشد این اصل در مقام اثبات صغرای ظهور است، و یک اصل هم در مقام حجیت کبرای ظهور یعنی در مقام کشف مراد تفهیمی داریم، در مقام کشف مراد جدی هم دو اصل داشته باشیم بگوئیم آن چیزی که مراد تفهیمی است ظهور کلام در مراد جدی بر طبق همان است. وقتی ظهور را ما کشف کردیم بگوئیم این ظهور در مراد جدی هم واقعاً مراد جدی است.

 من در مرحلۀ صغراش خیلی اصرار ندارم که یک همچنین اصل عقلائی وجود داشته باشد خیلی روشن نیست، حالا ممکن است شخصی قائل به چهار اصل باشد و ممکن است کسی قائل نباشد و بگوید که به هر حال باید ظهور احراز بشود، اصلی نداریم برای احراز ظهور، در احراز ظهور هیچ اصلی نداریم حالا ممکن است شخصی اصاله عدم قرینه را به مرحلۀ صغری بزند، این یک بحثی درکلمات آقایان است که آیا اصاله الظهور همان اصاله عدم قرینه است یا نیست؟ به نظر من بسیار روشن است که اینها دو اصل مختلف هستند. اگر اصاله عدم قرینه حجت باشد در مرحلۀ صغرای ظهور است . یعنی ما نمی دانیم که آیا متکلم قرینه ای این جا آورده است که اگر می خواست ظهورکلامش بر خلاف معنای مستعمل فیه باشد باید قرینه می آورد؛ جایی که شک داریم که قرینه آورده است یا نیاورده است کلام اصلاً ظهور ندارد؛ ممکن است کسی اصاله عدم قرینه را قائل بشود ، که این ظهور ساز است نه این که در حجیت ظهور دخالت دارد. اگر اصاله عدم قرینه را کسی حجت بداند که به نظر من قابل تامل است که نسبت به نفی و اثباتش عرضی ندارم. ولی به هرحال اگر هم معتبر باشد در مرحلۀ صغرای ظهور است و این اصاله عدم قرینه یکی در مرحلۀ مراد تفهیمی وجود دارد و یکی در مرحلۀ مرجح و در هر دو هم در مرحله ظهورسازی اثر گذار است.

دیروز بعضی از دوستان می گفتند که شما در بحث های قبلی گفتید که ما اصاله التطابق را قبول ندرایم، ما عرضمان این است که اینکه مراد استعمالی مطابق مراد جدی باشد مستقیماً قبول ندرایم، ما تحلیل می کنیم اولا مراد استعمالی را باید تاویل کنیم به مراد تفهیمی، ثانیاً اصل تطابقی مستقیم بین این ها نیست، یعنی یک اصل عقلائی بین اینها باشد که هر کجا مراد تفهیمی بود حتماً همان مراد جدی است. مراد تفهیمی ظهور ساز است ظهور در مراد جدی را ایجاد می کند و آن ظهور در مراد جدی حجت است بنابراین اگر یک نوع اصاله التطابق را داشته باشیم با واسطه است؛ یعنی معمولاً از طریق ارادۀ تفهیمی ما ظهورکلام در مراد جدی را به دست می آوریم و این ظهور کلام در مراد جدی است که معتبر است. و ما را به مراد جدی می رساند. ما اصاله التطابق را انکار می کنیم، تحلیلش را این گونه می گوییم، که اصل مستقیم نداریم که عقلاء مستقیماً بگویند که هر چیزی مراد استعمالی است همان مراد جدی است حالا با اصلاحش به مراد تفهیمی، حتی هر چیزی که مراد تفهیمی است مراد جدی است . نه، می گویند مراد تفهیمی حالا اگر دو تا اصل هم قائل بشویم اول از مراد تفهیمی ظهور در مراد جدی را می سازند بعد از آن ظهور مراد جدی، که نتیجه این دو اصل بودن، این است که جایی که قرینه وجود داشته است که از مراد تفهیمی می گویند که ظهورایجاد نمی شود. جایی که قرینه ای بر عدم جدیت بر کلام باشد، آن جا دیگر چون قرینه بر عدم جدیت است آن جا ظهور کلام بر طبق این قرینه شکل می گیرد و ظهور منعقد نمی شود. دیگر این اصاله التطابق جاری نمی شود. چون اصاله التطابق دیگر نداریم، بلکه اصل این است که مراد تفهیمی ظهورساز باشد اصل این است ولی وقتی ما می دانیم که ظهور کلام بر طبق مراد تفهیمی نیست دیگر اصل چیست؟

حالا بحث من این است که ما بنابراین دو تا ظهور داریم:

1. ظهور در مراد تفهیمی.
2. ظهور در مراد جدّی.

بحث این است که قرینه در ظهور کدام یک از این ها اثر گذار است یا اصلا ًاثر گذار در هیچ یک از این دو مرحله نیست؟